

۱-۱- مفهوم رشد اقتصادی (Economic Growth)

رشد (Growth) در معنی مطلق آن به تغییر هر متغیر در یک مدت زمان مشخص اطلاق می شود، مثلاً وزن یک کودک در ظرف یک سال از ۱۰ به ۱۲ کیلوگرم رسیده است، پس در این مدت ۲ کیلوگرم رشد داشته است و تولید گندم از ۱۰ میلیون تن در سال قبل به ۱۳ میلیون تن در سال جاری افزایش یافته، پس تولید گندم امسال نسبت به سال قبل ۳۰ درصد رشد داشته است.

حال اگر تغییر در ارزش کلیه کالاها و خدمات نهایی تولید شده، در یک مدت معین که همان تغییر در تولید ناخالص ملی (G.N.P) مدنظر باشد، به آن رشد اقتصادی در طی آن دوره معین می گویند. اگر رشد را یک مفهومی عام فرض کنیم، ببینیم که آیا تغییر در (G.N.P) می تواند معرف رشد اقتصادی و مبنایی برای مقایسه در توسعه اقتصادی کشورها باشد؟

در صورتیکه کشورها، دارای اقتصادی مشابه باشند نرخ رشد (G.N.P) و مقدار مطلق آن می تواند تا حدودی ندهنده سطح زندگی و عملکرد اقتصادی آن کشور باشد.

مثلاً در جدول زیر تولید ناخالص ملی سرانه ۷ کشور توسعه یافته نشان دهنده سطح زندگی متوسط در کشور مذکور بوده و نرخ رشد سالانه (G.N.P) حقیقی در طول ۵ سال نشان دهنده شکوفایی اقتصادی در ژاپن و در انگلستان در طی دوره داده شده می باشد، با این حال ارقام ذکر شده نمی تواند شاخص دقیقی در برخورداری افراد جامعه از امکانات اقتصادی و سطح رفاه فردی باشد.

نام کشور	G.N.P سرانه به دلار	نرخ رشد سالانه حقیقی در دوره (۸۳-۱۹۷۹)	G.N.P سرانه در ۱۹۸۸	رشد سالانه ۱۹۸۸
آمریکا	۱۴۰۹۳	%۱/۳	۱۸۹۵۱	%۳
ژاپن	۹۷۱۷	%۴/۱	۲۳۶۱۶	%۴/۳
آلمان	۱۰۶۷۳	%۱/۲	۱۸۹۲۳	%۲/۵
فرانسه	۹۴۹۱	%۱/۵	۱۱۲۴۸	%۲/۸
ایتالیا	۶۱۹۴	%۱/۶	۱۳۶۲۴	%۲/۶
بریتانیا	۸۱۴۰	%۰/۸	۱۰۵۵۶	%۰/۴
کانادا	۱۳۰۰۷	%۱/۳	-----	-----

۲-۱ - مفهوم توسعه اقتصادی (Economic Development)

نشان دهنده ظاهری توسعه (Development)، سطح فرهنگ بالا، رفاه نسبی و استاندارد بالای درآمد برای اکثریت عظیمی از یک جامعه است. از نظر مفهوم علمی^{۱۲}، توسعه تحولی تدریجی در ساختار فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است که در بردارنده رشدی خودجوش و مداوم و فراگیر در تولید باشد.

توسعه ابعاد گوناگونی دارد و قبل از آنکه نمودی در بهبود تولید و دگرگونی در نهادهای اقتصادی و سطح زندگی مادی انسان داشته باشد، باید متحول کننده تفکر خود انسان باشد، یعنی در فرآیند توسعه اقتصادی تحول فکری و فرهنگی بر تحول مادی تقدم دارد و آنگاه به موازات تحولات فکری و فرهنگی سازمانها و نهادهای مناسب با توسعه مادی شکل بگیرد.

مشکل توسعه در اکثر کشورهای کم توسعه، نبودن تفکر واحد و درک صحیح از مفهوم توسعه است و بر همین اساس پس از شناسایی و تجدید نظر کلی در نظام موجود و جریان تاریخی آن، همراه و هماهنگ با اقدامات اقتصادی سازنده به استقرار تحکیم حاکمیت قانون و تأمین امنیت و جو مناسب برای پرورش افکار پرداخت و بتدریج سازمانها و نهادها و قوانین و مقررات مناسب با اهداف اصلی توسعه را جایگزین نهادها و دستگاهها و قوانین و مقررات مانع توسعه نمود.

از خصوصیات مهم توسعه می توان تدریجی بودن، خودگردانی و استمرار، خوداتکایی و خودکفایی^{۱۲} را نام برد. (البته خودکفایی در مواردی مشخص و معین^{۱۲})

الف - تدریجی بودن

با نگاهی گذرا به فرآیند توسعه در ممالک توسعه یافته ملاحظه می کنیم که تحول در زمینه های مختلف به یکباره صورت نگرفته و تحولات فکری و فرهنگی را که پیش نیاز توسعه اقتصادی می خوانیم پس از دهها سال مبارزات عقیدتی - سیاسی، بحث های پارلمانی و تلاشهای فکری دانشمندان و متفکران صورت گرفته و در پی آن تلاشهایی در جهت افزایش کارائی تولید و ابداع و اختراع شیوه ها و روشهای نوین در کشاورزی انجام می گیرد.

همه این تلاشها مقدمات تحولی بزرگ به نام انقلاب صنعتی را فراهم می کنند. اگر چه امروزه بسیاری از تکنیکهای جدید آن زمان به راحتی و بدون صرف دهها سال وقت قابل دسترسی و تقلید می باشد، ولی جذب و بکارگیری و اشاعه آنها نیازمند برنامه ریزی بوده و به زمان نیازمند است.

برای مثال آموزش نیروی انسانی اساس تحول فکری و فرهنگی و اولین ضرورت توسعه اقتصادی است، اما تأمین نیروهای متخصص و کارآموده لازم برای به حرکت درآوردن موتور توسعه اقتصادی در هر مقطع زمانی نیاز به

برنامه ریزی و مدت زمان نسبتاً طولانی دارد، بنابراین می توان گفت توسعه تدریجی بوده و برنامه ریزی منسجم می تواند زمان لازم برای تحول را کاهش دهد.

ب- خودگردانی و استمرار

یک نظام اقتصادی - اجتماعی وقتی می تواند دربردارنده استمرار یک روند رشد منظم باشد که تمام نهادهای اقتصادی - اجتماعی آن شامل مؤسسات پولی ، واحدهای تولیدی خدماتی ، دستگاههای اداری و سازمانهای قانون گذاری و ... در یک شبکه هماهنگ مهمترین نیازهای خود را برآورده نموده و از بالاترین ضریب همبستگی درون واحد و بین واحدهای مختلف برخوردار باشد. مثلاً منابع تأمین مالی واحدهای اقتصادی و سازمانها و نهادهای مختلف نظام به شکل (درون زا) شکل یافته و در صورت رویارویی با دورانهای تجاری و یا بحرانهای بین المللی با وجود اندک وقفه در روند رشد بعد از تعدیلات لازم روند رشد قبلی با شتابی فزاینده تر استمرار یابد.

مثلاً در سال ۱۹۷۴ میلادی بسیاری از کشورهای توسعه یافته از جمله ژاپن (به علت وابستگی حدود ۹۹/۸ درصد به نفت وارداتی) در جریان افزایش قیمت های نفت با رشد منفی G.N.P روبرو می شوند.

ولی در مدت کوتاهی اثرات ضربه اقتصادی وارد شده را از بین برده و با آمادگی بسیار زیاد در مقابله با بحرانهای احتمالی آینده به رشد اقتصادی خود ادامه می دهد و یا آلمان بعد از جنگ دوم جهانی به علت برخورداری از یک ساختار اقتصادی منسجم و مهمتر از همه دارا بودن نیروی انسانی متخصص و کارآزموده قادر می شود پس از یک وقفه کوتاه استمرار حرکت خود را در توسعه اقتصادی باز یابد.

ج- خوداتکائی

تولید یک کالا وقتی خود اتکا است که پیوندها و حلقه های تولیدی در فرآیند تولید آن کالا کمترین وابستگی را به خارج داشته باشد. کشوری در تولید یک کالا خود اتکا است که با اتکا به نیروهای داخلی (اعم از مواد اولیه ، کالاهای واسطه ای ، تکنولوژی ساخت و ...) قادر باشد تمامی حلقه های فرآیند تولید آن کالا را خود تولید نماید. اما ممکن است به دلیل صرفه های اقتصادی بخشی از تولید آن کالا را نتواند خود تولید کرده و با ایجاد همبستگی و توافق با کشور دیگر و یا از طریق بازار بین المللی آن را تهیه کند. پس در تولید یک کالا علاوه بر خوداتکائی شرط دیگر همراه است که آن اقتصادی بودن تولید است.

د- خود کفائی

در تولید بعضی از کالاها که آنها را کالاهای استراتژیک می نامیم، اقتصادی بودن تولید مطرح نبوده و تولید کالا در حدی که جوابگوی تقاضای داخلی باشد با هر گونه مخارجی باید صورت گیرد. بنابراین آنچه در خود کفائی مطرح است تولید کالا و برآوردن نیاز و تقاضا برای آن کالا به هر شکل می باشد. اگر چه در یک دوره بلند مدت سیاست هایی باید اتخاذ شود تا هزینه های تولید به کمترین مقدار رسیده و کارایی تولید آنقدر افزایش یابد تا اقتصادی بودن کالا نیز فراهم شود.

اینکه چه کالاهایی استراتژیک هستند ممکن است برای کشورهای مختلف و در زمانهای مختلف متفاوت باشد، ولی بطور کلی کالاهایی که در تأمین نیازهای اولیه یک جامعه نقش اساسی دارند از جمله مواد غذایی ، در هر زمان و برای هر کشوری می تواند استراتژیک باشد. اما تأمین بعضی از مواد و کالاها در شرایطی بحرانی مثل جنگ و یا تحریم های اقتصادی بر حسب موقعیت و زمان ، نوع کالا تا مدتی می تواند استراتژیک اعلام شود.

خودکفایی به عنوان یک استراتژی در توسعه اقتصادی کشورها می تواند بسیار موثر بوده، بدین ترتیب که برای تولید هر کالایی که تقاضای بالایی برای آن بوده و امکان تولید داخلی آن نیز وجود دارد ولی به علت رقابتهای بین المللی و یا عوامل دیگر، تولید داخلی آنها امکان پذیر نیست، دولت با اتخاذ سیاست جایگزینی واردات در یک زمان محدود آن کالا را استراتژیک اعلام کرده و حمایت های لازم جهت رشد تولید کالا را برای مدتی کوتاه و با برنامه ای تدریجی عمل می کند.

۳-۱- معیارهای اندازه گیری رشد و توسعه اقتصادی

رایج ترین معیار اندازه گیری رشد اقتصادی درصد افزایش تولید ناخالص ملی سالانه است که با فرمول زیر بیان می شود:

$$\text{رشد اقتصادی} = \frac{\text{G.N.P حقیقی سال قبل} - \text{G.N.P حقیقی سال مورد نظر}}{\text{G.N.P حقیقی سال قبل}} \times 100$$

اما از معیارهای مهم و رایج اندازه گیری قدرت تولید و رفاه اقتصادی جوامع که می توان آنها را معیار اندازه گیری رشد و توسعه اقتصادی جوامع به حساب آورد، می توان درآمد ملی و درآمد سرانه را نام برد.

$$\text{درآمد سرانه} = \frac{\text{درآمد ملی}}{\text{جمعیت}}$$

۴-۱- انتقادات وارد بر ملاکهای اندازه گیری رشد و توسعه اقتصادی جوامع

افزایش درآمد ملی و درآمد سرانه با اینکه نشان دهنده افزایش سطح تولید کالاها و خدمات در جامعه هستند، ایرادات و انتقادات عمده ای بر آنها وارد است که به تشریح و بررسی آنها می پردازیم.

الف- درآمد ملی یک معیار کلی در سطح جامعه بوده و برخورداری فردی را از این درآمد مشخص نمی کند، برای همین معیار مطمئن تری مثل درآمد سرانه را که از تقسیم درآمد ملی بر جمعیت بدست می آید و میانگین درآمد افراد جامعه می باشد را عنوان می کنند.

ب- اما درآمد سرانه که میانگین و معدل درآمد افراد یک جامعه است، بیان کننده توزیع عادلانه درآمد بین افراد جامعه نیست. مثلاً درآمد نفت سالانه کشورهای نفت خیز عربی بین ۲ تا ۳ درصد مردم آن کشورها به طور عمده تقسیم می شود و درآمد سرانه ۱۰۰۰۰ یا ۲۰۰۰۰ دلار در سال معیار درستی برای اندازه گیری سطح رفاه جامعه نیست، زیرا توزیع درآمد در اینگونه جوامع بسیار نامناسب است.

ج- اگر همزمان با افزایش درآمد ملی، جمعیت یک کشور نیز به سرعت افزایش یابد ممکن است رقم درآمد سرانه حتی کاهش یافته و افزایش نشان ندهد، در حالیکه ممکن است واقعاً جامعه با تولید کالا و خدمت بیشتر و درآمد بیشتری روبرو باشد.

د- در بیشتر کشورهای کم توسعه، افزایش درآمد و یا درآمد سرانه ناشی از تولید کالاها و خدمات نبوده و درآمد عمده ای که بدست می آورند از فروش مواد اولیه (ذخایر معدنی) مثل نفت، گاز یا مس و ... حاصل می شود. بنابراین رشد درآمد سرانه نمی تواند ملاکی برای توسعه کشور باشد. اما در عین حال بعضی از کشورها مثل ژاپن را توسعه یافته می گویند، در حالیکه از لحاظ ذخایر معدنی و منابع طبیعی فقیر بوده یا با کمبود مواجه است.

ه- در تجزیه و تحلیل رشد اقتصادی و افزایش درآمد ملی باید دید که ترکیب تولیدات چگونه بوده، آیا بیشتر سلاح و جنگ افزار ساخته شده یا کالای ضروری عام المنفعه یا بیمارستان و مدرسه و دانشگاه ساخته شده. کالاهای عمومی تولید شده یا کالاهای تجملی و لوکس و خصوصی؟ از این رشد چگونه استفاد شده و چه کسانی بیشتر از آن فایده برده اند؟

قدرتهای بزرگ اقتصادی بجای تولید کالاهای مورد احتیاج مردم دنیا، محصولات جنگی و ابزارهای قتل عام تولید کرده و افزایش درآمد ملی آنها در این مورد بی ارزش و بی اعتبار است.

و- منابع طبیعی در یک جامعه متعلق به نسل حاضر و آینده است. در واقع اگر نسل حاضر بدون توجه به آینده و آیندگان منابع طبیعی زیرزمینی و سطح الارضی مثل جنگل ها را بی رویه مورد استفاده قرار دهد، کاهش منابع طبیعی را باید به عنوان عامل منفی در جریان فعالیت اقتصادی و توسعه و رفاه مردم به حساب آورد.

ز- اگر افزایش درآمد ملی و سرانه در صورت ثبات یا افزایش آهسته جمعیت، معیارهای اجتماعی و اخلاقی را بهم زده و خانواده و اساس آن را بهم ریخته و مثل جوامع صنعتی غرب اخلاقیات را به شدت تضعیف و ارزشهای معنوی را به وادی فراموشی بسپارد. چنین افزایش درآمد سرانه و درآمد ملی ارزش اجتماعی و انسانی ندارد. موارد بالا نمونه هایی از انتقاد و ایراد به معیارهای درآمد ملی و درآمد سرانه بود. در فصل بعد به لزوم تدوین سیاست های توسعه اقتصادی، بعد از تشریح علل و ریشه های واقعی کم توسعه یافتگی می پردازیم.

فصل دوم

لزوم تدوین سیاست های
توسعه اقتصادی

۲-۱- نظریه دور باطل اقتصاددانان غربی راجع به کم توسعه یافتگی

اقتصاددانانی که این نظر را دارند تأیید می کنند که کشورهای نامبرده نسبت به کشورهایی که پیشرفته نام دارند، تنها از نظر مرحله تکامل اقتصادی عقب افتاده اند. آنها می گویند که چون درآمد سرانه کم است، پس حجم سرمایه گذاری های جاری نیز کم خواهد بود و می گویند که نه تنها ارزش مطلق حجم سرمایه گذاری بلکه ارزش نسبی آن نیز پایین است. به عبارت دیگر نرخ سرمایه گذاری یعنی نسبت بین سرمایه گذاری و درآمد ملی ضعیف است. از طرف دیگر چون سرمایه گذاری به نوبه خود یکی از عوامل عمده افزایش درآمد ملی است، بنابراین به نظر آنها کندی رشد درآمد ملی کشورهای موسوم به کم توسعه به این جریان مربوط است. طبق نظر آنها فاصله روزافزون بین درآمد ملی کشورهای موسوم به کم توسعه و کشورهای صنعتی از آنجا ناشی می شود که نرخ سرمایه گذاری و در نتیجه سطح درآمد ملی در کشورهای فقیرتر پایین است. اغلب دیده می شود که نرخ افزایش جمعیت در کشورهای موسوم به کم توسعه بسیار نزدیک به نرخ درآمد ملی در این کشورهاست و در نتیجه درآمد سرانه آنها در حال رکود بوده و حتی بیشتر اوقات کم می شود. این همان چیزی است که بعضی اقتصاددانان غربی مثل، راگنر نورکس و روستو دور باطل عقب ماندگی نامیده اند.

این اقتصاددانان برای رهایی از این بن بست عقب افتادگی راههای زیر را توصیه می کنند:

الف- راه عمده رهایی کشورهای کم توسعه یافته از این بن بست، توسل به سرمایه های خارجی است زیرا بدون کمک سرمایه خارجی فاصله بین درآمد سرانه ملی کشورهای مختلف جهان بیشتر خواهد شد.

ب- در درون کشورهای عقب افتاده از دید آنها باید نابرابری درآمدها را تشویق کرد، زیرا از درآمدهای فردی بالاتر می توان پس انداز بیشتری به منظور افزایش نرخ سرمایه گذاری برداشت کرده و به درآمد ملی کشور اضافه نمود.

ج- طبقات اجتماعی سنتی کشورهای عقب افتاده به پس انداز و سرمایه گذاری عادت ندارند، بنابراین باید پیدایش طبقه کارگزاران سرمایه دار در شهر و روستا را تشویق نمود که همین طبقه توسعه اقتصادی را سرعت می بخشد. به ویژه اگر دولت تسهیلات لازم را چه از نظر مالی، مثلاً در روش مالیات بندی و چه از نظر مادی، مثل ساخت جاده های شوسه و راه آهن و تهیه سوخت ارزان و آب و برق ارزان فراهم کند این سرعت بیشتر خواهد شد.

۲-۲- نظریه منتقدین نسبت به نظریه دور باطل

این عده که در راس آنها گونارد میردال سوئدی و شارل بتلهایم فرانسوی قرار دارند، عقیده دارند که از نظر اقتصادی سرمایه های خارجی بیشتر تمایل به سرمایه گذاری در استخراج معادن، کشت محصولات صادراتی و تبدیل مواد خام را داشته و در زمان اخیر متناسب با اوضاع اقتصادی جهانی به سرمایه گذاری در بخش صنایع مونتاژ اقدام می کنند. در این حالت سرمایه های خارجی از مواد اولیه ارزان و مورد نیاز صنایع داخل کشورهای متروپل به قول میردال استفاده نموده و کالاهای صنعتی ساخته شده را به قیمت های بسیار بالا به همان کشورها خواهند فروخت حتی در حالت صنایع مونتاژ کالاها را در کشورهای کم توسعه با استفاده از نیروی کار و مواد اولیه بسیار ارزان،

اگر واقعاً تفاوت کشورهای موسوم به کم توسعه با کشورهای پیشرفته امروز تنها اینست که گروه اول نسبت به گروه دوم عقب می باشند، در اینصورت لازم است این کشورها همان راهی را طی کنند که ممالک صنعتی امروز، قبلاً پیموده اند و باید امکاناتی ایجاد شود که راه کشورهای قبلی را با سرعت بیشتری طی کنند، البته این نظر آنهاست که سرمایه گذاریهای خصوصی و عمومی خارجی را توصیه می کنند. این اقتصاددانان عموماً پیشنهاد می کنند که باید برای صنایع سبک و مصرفی اولویت قائل شد، به این دلیل که این صنایع نسبت به صنایع سنگین به سرمایه گذاری کمتری بر حسب هر کارگر و هر واحد تولیدی احتیاج دارند این نظر با ذکر یک دلیل تاریخی بیان می شود. آنها می گویند جریان صنعتی شدن کشورهای توسعه یافته امروز با استقرار صنایع سبک آغاز شد، بنابراین کشورهایی که از توسعه عقب مانده اند باید راه قبلی ها را طی کنند. پس با جدی گرفتن مفهوم گمراه کننده کم توسعه یافتگی و طی طریق قبلی کشورهای صنعتی امروز، کشورهای موسوم به کم توسعه از راه صحیح حل مشکلات خود منحرف می شوند. پس باید بجای این تحلیل گمراه کننده، تحلیل واقع بینانه ای را پی ریزی کنیم. یعنی تحلیلی که موقعیت این کشورها را جدا و منزوی از اوضاع جهانی جلوه ندهد، بلکه این کشورها خود را در شبکه وابستگی و استثماری که در آن قرار دارند ببینند. این وابستگی باید از میان رفته تا سطح زندگی مردم کشورهای کم توسعه واقعاً بالا رفته و کشورهاشان بسوی رشد و توسعه واقعی پیش بروند.

۲-۳- مسئله وابستگی در کشورهای کم توسعه

از ویژگیهای عمده کشورهای کم توسعه وابستگی آنهاست. این وابستگی را می توانیم در دو زمینه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بررسی کنیم.

۲-۳-۱- وابستگی سیاسی، فرهنگی

اکثریت قریب به اتفاق کشورهای کم توسعه آسیا، آمریکا یا آفریقا مدتهای زیادی مستعمره بوده و یا هنوز هم هستند. این کشورها تحت تاثیر منافع و سودجوئیهای طبقات حاکم کشورهای استعمارگر قرار گرفته اند، درحالیکه مثلاً سطح توسعه نیروهای تولیدی در هند در قرن هفدهم و آغاز قرن هجدهم واقعاً کمتر از سطح توسعه نیروهای تولیدی در انگلستان آن زمان نبود آنچه در مورد وابستگی سیاسی مهم می باشد این است که این شکل وابستگی نیرومندترین وسیله استثماری شدید کشورهای تحت سلطه کشورهای حاکم بوده، باعث ویرانی قسمتی از نیروهای تولیدی پیشین یا تغییر شکل و از کارافتادگی اقتصاد بومی و محلی شده است.

وابستگی استعماری مطلق که بخصوص کشورهای آمریکای لاتین نمونه های بارز آن بوده اند، بدترین شکل وابستگی سیاسی است. این کشورها از تابعیت استعماری اروپا رها شده و به دام تابعیت نیمه استعماری آمریکا افتادند. این شکل تابعیت سیاسی بر مناسبات وابستگی شدید اقتصادی یا بر فساد کارمندان حاکم کشور وابسته متکی است از ویژگی های کشورهای که اسیر اینگونه وابستگی هستند بی ثباتی سیاسی یا داشتن حکومت های دیکتاتوری یا به تناوب دیکتاتوری و بی ثباتی سیاسی است.

این شکل وابستگی را امروزه استعمار نو (نئو کلنیالیزم) می نامیم. در این شکل وابستگی طبقات حاکم کشورهای امپریالیستی، نیروهای تولیدی کشورهای وابسته را تحت فرمان منافع خاص خود در می آورند. در این شکل گروه های سیاسی حاکم محلی کشورهای وابسته همکاری خود را به قیمت نسبتاً گزاف می فروشند و این شکل وابسته کردن برای قدرتهای استعمارگر از شکل قدیمی وابستگی مطلق سیاسی، ارزانتر تمام می شود. استعمار به شکل جدید لزوماً به معنی توقف کامل توسعه یا از بین رفتن نیروهای تولیدی نیست، اما موجب می شود که توسعه اقتصادی به شکل خاصی بوده و منجر به آن می شود که بعضی از بخشهای اقتصاد به نفع طبقات حاکم خارجی رشد ناسالم یافته و بخشهای دیگر دچار رکود و عقب ماندگی شود، این وابستگی ریشه نوع دیگر وابستگی یعنی تابعیت اقتصادی است. بعد از وابستگی سیاسی، کشور استعمارگر روی فرهنگ کشور استثمار شده کار می کند تا مردم کشور وابسته را برای پذیرش فرهنگ و بعد پذیرش کالاها و محصولات کشور استعمارگر آماده کند که این سرآغاز وابستگی اقتصادی است.

۲-۳-۲- وابستگی اقتصادی

وابستگی اقتصادی یک کشور نسبت به کشور دیگر در اکثر موارد نتیجه تابعیت سیاسی گذشته است. روابط وابستگی سیاسی از بین رفته، اما عملاً بندهایی را به وجود آورده که روابط وابستگی اقتصادی را همچنان حفظ می کند. وابستگی اقتصادی در زمانهای مختلف شکلهای مختلف به خود گرفته و در هر دوره شکل ویژه آن دوره را داشته است. اولین شکل وابستگی اقتصادی، وابستگی بازرگانی بوده، به این ترتیب که نوع و حجم تجارت خارجی کشور تابع کاملاً وابسته به صادراتی است که به یک یا چند کشور محدود انجام می دهد و نه تنها کشورهایی که صادرات را می پذیرند محدود است، بلکه اقلام صادرات نیز محدود و اغلب منحصر به فرد بوده و به شکل مواد اولیه خام یا نیمه خام صادر می شود.

نمونه این شکل وابستگی، کشورهایی هستند که فقط در صدور قهوه، شکر، پنبه، چای، موز، کف، قلع، مس و بوسکیت و ... تخصص پیدا کرده اند و در اکثر موارد تنها یک یا دو ماده خام، مثل نفت تا ۹۰ درصد از کل صادرات یک کشور را تشکیل می دهد. در واقع این عوامل خارجی هستند که ساخت و دامنه تولید این کشورها و میزان سرمایه گذاری آنها را تعیین می کنند.

اقتصاد کشورهای وابسته در این حالت یک شکل دوگانه دارد :

از یک طرف، بخش وابسته به بازار خارجی که معمولاً از لحاظ فنی پیشرفته ترین بخش بوده و مناسبات تولید سرمایه داری در آن توسعه یافته و بسیار زیاد به سرمایه خارجی متعلق است.

از طرف دیگر، بخشی که احتیاجات داخلی را رفع می کند و این بخش از اقتصاد کشور فاقد تجهیزات کافی بوده و ظرفیت گسترش نداشته و مناسبات سنتی در آن رواج دارد.

در زمان حاضر دو نیرو به دوام سلطه بازرگانی و اقتصادی کمک می کنند، یکی منافع کشور استعمارگر قدیم و دیگر منافع طبقات حاکم کشوری که در سابق مستعمره بوده است.

از طرف دیگر وابستگی بازرگانی امروزه نتیجه وابستگی مالی است. یعنی سرمایه های کشور امپریالیستی در آن نفوذ کرده و اقتصاد را تسخیر کرده باشد، در این حالت سرمایه ها رشته هایی از اقتصاد را ترجیح و توسعه می دهند که برای سرمایه کشور صادرکننده سرمایه و شرکتهای بزرگ انحصاری، سود بیشتر داشته باشد. نمونه بارز این جریان، توسعه صنایع استخراجی است. کشور تحت سلطه مواد استخراجی را به شکل خام یا نیمه خام به کشور متروپل فرستاده و در آنجا تبدیل به کالای ساخته شده می شود. در نتیجه این قدرت مالی، مانع از هرگونه گسترش می شود، که باعث شود مواد خام ارزان به کارخانه ها و صنایع کشورش سرازیر نشود. قدرتهای بزرگ صنعتی و مالی به این خاطر همواره مانعی بزرگ در برابر رشد صنایع محلی ایجاد می کنند.

وابستگی اقتصادی یک کشور نه تنها باعث رشد مصنوعی و ناسالم برخی رشته ها شده، بلکه موجب می شود که بعضی شهرهای بندری به طور مصنوعی و جدا از نیاز بقیه نقاط کشور بی رویه گسترش یابند، در حالیکه نقاط داخل کشور با کمبود وسائل حمل و نقل و ارتباطی روبرو است، مگر آن نقاط و وسائل که برای رساندن مواد اولیه به بنادر گسترش یافته است. به دلایل بالا است که این کشورهای وابسته را تحت سلطه می نامیم.

شرایط توسعه اقتصادی

الف - شرط اساسی توسعه اقتصادی و اجتماعی، استقلال فرهنگی و سیاسی است. قبل از هر چیز باید به نظام استعماری که هنوز دامن گیر کشورهای وابسته است، خاتمه داده و سپس قدرت طبقات اجتماعی و تشکیلات سیاسی وابسته امپریالیسم را در اینگونه ممالک، برانداخت.

ب - شرط بعدی، استقلال اقتصادی است. یعنی بعد از استقلال سیاسی بصورت سلب مالکیت از سرمایه های بزرگ خارجی وابسته به انحصارات، ملی کردن زمین ها ، معادن ، بانک ها و سایر تاسیساتی که به این سرمایه ها تعلق دارند، باید استقلال اقتصادی برقرار شود. لازمه استقلال اقتصادی این است که روابط پولی ، گمرکی ، مالی و تجاری که کشورهای وابسته را به یک قدرت بزرگ و یا به گروهی از انحصارات جهانی مربوط می کرده عمیقاً تغییر کند. بدون شک رسیدن به استقلال اقتصادی، اصلاً این نیست که با کشورهای مختلف امپریالیستی روابط تجاری برقرار نشده و یا حتی اعتبارات آنها پذیرفته نشود، بلکه لازمه استقلال اقتصادی آن است که روابط بر اساس مساوات بین طرفین استوار باشد. روابط بر اساس مساوات و برابری برای کشوری که از نظر اقتصادی ضعیف است امکان ندارد، مگر آنکه قدرت مسلط خارجی را از مواضع اقتصادی و سیاسی که قبلاً داشته رانده و از جانب دیگر مناسبات تجاری خود را با کشورهای مختلف بیشتر با سیستمهای اقتصادی مختلف گسترش داده و به این ترتیب کشور آزاد شده می تواند خود را از بند فشارهای یک طرفه اقتصادی رها کند.

ج - آخرین شرط توسعه، تغییر و تحول اساسی اجتماعی است که باید طبقات سربار و تابع امپریالیسم را از بین برد. بدون این دگرگونی ملی و دموکراتیک مبارزه برای استقلال سیاسی به پایان نرسیده و توسعه و پیشرفت غیر ممکن می شود. تاریخ آمریکای لاتین ، آسیا و آفریقا این نظر را تایید کرده و نمایانگر این مسئله بوده است، که اگر در کشوری تحول کامل صورت گیرد، رهایی نیروها و عوامل تولیدی به شکل شگفت انگیزی تسریع شده و با تغییرات بنیادی، آهنگ توسعه اقتصادی و اجتماعی سرعت می یابد. این هدف را بطور حتم با تکیه بر فنون و تکنیکهای جدید و همکاریهای بین المللی می توان بدست آورد، زیرا معمولاً کشورهای کم توسعه دارای منابع فراوان طبیعی و نیروهای تولیدی عظیم بهره برداری نشده اند. امروزه در سالهای آغازین قرن بیست و یکم هدف تشکیلات علمی و فنی دنیا کشف و بهره برداری از منابع عظیم دست نخورده ای است که بالقوه در کشورهای کم توسعه وجود دارد. کشورهای کم توسعه با داشتن این امکانات و با برنامه ریزی برای بهره برداری از این منابع سرشار، به کمک همکاری های بین المللی و استفاده از تکنیکهای پیشرفته و با تربیت مدیران و نیروی انسانی ماهر برای سازماندهی در امر تولیدات صنعتی و کشاورزی می توانند به این امر مهم، یعنی توسعه و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی نائل شوند.

فصل سوم

بررسی مقدماتی مُدلهای رشد

۳-۱- نظریه ژوزف شومپیتر (Joseph Schumpeter)

وی به مسئله ابداعات و نقش کارفرمایان در نظریه خود تکیه می کند. از دیدگاه وی پس انداز ملی تابع مزد و نرخ بهره می باشد. پس انداز عبارت از کنار گذاشتن پول برای مصرف آینده یا سرمایه گذاری است و تابع نرخ بهره و افزایش درآمد می باشد. چند نکته مهم در نظریه شومپیتر وجود دارد که به آنها اشاره می کنیم.

الف - انواع سرمایه گذاری

وی به دو نوع سرمایه گذاری خود به خودی و سرمایه گذاری القایی اشاره می کند. سرمایه گذاری خود به خودی در نظریه وی با تغییرات تکنولوژیک بلند مدت هماهنگ بوده، وی این نوع سرمایه گذاری را تابع کشف منابع و پیشرفت روش فنی تولید می داند. شومپیتر در نظریه خود کشف منابع و پیشرفت فنی را از ابداعات می داند، اما وی معتقد است که سرمایه گذاری القایی تابع سطح سود و نرخ بهره بوده و با افزایش محصول، درآمد، فروش یا سود مقدار آن زیاد می شود.

ب - نقش جمعیت

وی اثرات رشد جمعیت را در افزایش یا کاهش سرمایه گذاری بلند مدت قبول نداشته و آن را عامل خارجی در مدلش بشمار می آورد. وی هر چند تأثیرات رشد جمعیت را در رشد اقتصادی منکر نمی شد، اما بین رشد و توسعه تفاوت قائل بود. به نظر شومپیتر، توسعه تغییرات کیفی و نتیجه ابتکارات درونی بوده، اما رشد تغییرات کیفی به وجود نمی آورد. البته روند سرمایه گذاری خود به خودی می تواند در به عقب افتادگی سرمایه اندوزی مؤثر بوده و تا حدودی تابع میزان محصول است.

ج - نقش کارفرمایان

به نظر شومپیتر ابداعات (پیشرفت فنی و نرخ کشف منابع) تابع عرضه کارفرمایان است. در نظریه توسعه اقتصادی شومپیتر ویژگی اصلی، تأکید بر نقش کارفرما در توسعه اقتصادی ممالک سرمایه داری است. در واقع میزان عرضه کارفرما در نظریه او مشخص کننده نهایی نرخ رشد اقتصادی است. وی در پاسخ به این سؤال که عرضه کارفرمایان خود تابع چیست؟ معتقد است که عرضه کارفرمایان تابع نرخ سود و آب و هوای اجتماعی است که طبق نظر وی منظور از آب و هوای اجتماعی نسبت سود به مزد می باشد. در واقع شومپیتر توزیع درآمد را دماسنج خوبی برای تخمین گرمای کلی این آب و هوا می داند. هر کوششی که در جهت محدود کردن سود و پخش مجدد درآمدها

صورت می گیرد، به منزله خراب کردن آب و هوای اجتماعی است. در نظام شومپیتر فرض بر این است که توزیع درآمد و محصول میان سودبران و مزدبگیران است.

د- مسئله و مفهوم توسعه

شومپیتر نظریه خود را مبنای یک اقتصاد راكد قرار داده است. اما منظور از ركود در این رابطه توقف نیست، بلکه منظور این است که در این نوع اقتصاد جریان ها تکرار می شوند بدون اینکه این تکرار تحولی را در بر داشته و این اقتصاد از نظر وی اقتصادی در حال تعادل است، مفهوم مسئله توسعه از نظر او اجرای ترکیبات جدید در تولید و عبارت از اختلالاتی است که بطور غیر مستمر و ناپیوسته از طریق نوآوری ها در این جریان دوری پدید می آید.

ه- نقش نوآوری ها

نوآوری ها به نظر ممکن است سه نتیجه در بر داشته باشد.

۱- به سرعت جانشین کالای سرمایه ای یا کارخانه قبلی شده و آنرا منسوخ نمایند.

۲- در همان کارخانه اول کارایی نهایی سرمایه را بالا برده و سود انحصاری فراوانی را به وجود آورده و کل سرمایه گذاری ویژه را افزایش دهند.

۳- از دیدگاه مصرف کنندگان محصولی جالب را عرضه نمایند، بطوریکه با کاهش پس انداز و افزایش مصرف ساخت کارخانه جدید، سودآور شود.

شومپیتر روی حالت دوم که سود فراوان در رشته جدید تولیدی را به ارمغان می آورد، تاکید دارد. از دیدگاه وی ساختن کارخانه و ماشین آلات جدید را شرکتهای نیرومند به عهده می گیرند، که به وجود آمدنشان با به وجود آمدن رهبری بازرگانی جدیدی ملازمه دارد و لذا تا این رهبری شکل نگیرد اقتصاد سرمایه داری از بحرانهای مژمن آسیب خواهد دید. پس می توان گفت که نظریه رشد و توسعه اقتصادی شومپیتر، یک نظریه رشد ناپایدار اقتصاد سرمایه داری است.

نکته مهم: تحلیل رشد اقتصادی کشورهای صنعتی و توسعه یافته بر نظریه کینز، متکی است. اگرچه نظریه کینز، در ابتدا محدود به کوتاه مدت بوده و ظرفیت تولیدی، معلوم فرض می شود، ولی تاکید می کند که در آن بر سرمایه گذاری می شود، لزوماً به مسئله رشد منجر می شود. طبق تعریف، سرمایه گذاری خالص پدیده ای است پویا و دینامیک که افزایشی را در موجودی سرمایه مادی نشان می دهد. در این حال اگر موجودی سرمایه تغییر کند، دیگر ظرفیت تولیدی را نمی توان معلوم و داده شده فرض نمود و تحلیل درباره آن شکل استاتیک خود را از دست داده و از چارچوب کوتاه مدت خارج شده و شکل بلندمدت و دینامیک به خود می گیرد. به همین جهت در الگوهای مهم رشد از ابزار تجزیه و تحلیل کینز استفاده شده و سعی شده تا نرخ رشد متعادل که برای کل اقتصاد معتبر باشد تعریف شده و مورد استفاده قرار گیرد بطور همزمان در مجموعه تحقیقات دیگری به مسئله تغییرات بنیانی که از ویژگیهای اجتناب ناپذیر اقتصادهای کم توسعه بوده توجه شده که به مرور به پیچیده تر شدن الگوهای رشد منجر شده است. مبنای تحلیل رشد بعد از کینز به وسیله دوما، اقتصاددان آمریکایی و هارود اقتصاددان انگلیسی پایه ریزی شده است. تعادل ماکرو اقتصادی اشتغال کامل که تساوی پس انداز و سرمایه گذاری به اعتبار گذشته تعریف می شود، تنها در مدت نسبتاً کوتاه معتبر است، زیرا سرمایه گذاری ظرفیت تولید را افزایش داده و در نتیجه سطح تولید و درآمد ناشی از عملکرد عوامل تولید را افزایش می دهد.